

نقش ساختارهای سیاسی پیش از بهار عربی بر ماهیت تحولات کشورها؛ (مطالعه موردی تونس و لیبی)

توحید ولی پورعتیق^۱

رضا نصیری حامد (نویسنده مسئول)^۲

چکیده

تحولات کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا که به بهار عربی یا بیداری اسلامی معروف گردید، مدل‌های مختلفی داشته است. در کنار مشابهت‌های موجود بین کشورهای که درگیر این رخداد بوده‌اند، پاره‌ای از شرایط و مقتضیات آنها هم متفاوت از یکدیگر بوده و همین اختلافات بر بخشی از نحوه وقوع حوادث و نیز آتی تحولات این کشورها تأثیرگذار بوده است که شاید در آینده نیز تداوم داشته باشد. هدف اصلی پژوهش حاضر، بررسی نقش ساختارهای سیاسی بر ماهیت تحولات در دو کشور، لیبی و تونس پیش از بهار عربی می‌باشد. مقاله حاضر به لحاظ روش، توصیفی-تحلیلی می‌باشد. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که نهادینه شدن نسبی قواعد بازی سیاسی و سنتی از چرخش نخبگان به شکلی مسالمت‌آمیز در تونس و برعکس آن عدم وجود نهادهای مدنی و سیاسی پایدار و وابستگی قدرت به یک فرد در رأس هرم سیاسی از عواملی است که شکل متفاوتی از تحولات برآمده از بهار عربی را در این کشورها دامن زده است. حداقل آنکه در کوتاه‌مدت و میان‌مدت تغییرات در تونس به شکل آرام‌تری نسبت به لیبی صورت گرفت.

واژگان کلیدی: لیبی، تونس، قذافی، بن‌علی، بهار عربی، ساختار سیاسی

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.
tohidvalipoor3@gmail.com ORCID: 0000000342757602

r.nasirihamed@tabrizu.ac.ir

۲. استادیار موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، دانشگاه تبریز، ایران.

مقدمه

در انجیل از قول حضرت عیسی مسیح نقل شده است که هر کس شمشیری برکشد، به همان شمشیر نیز کشته خواهد شد. این گزاره بیش از هر چیز یادآور و تداعی کننده مناسبات و تعاملات اخلاقی است و حیطة اصلی کاربرد آن در مباحث اخلاقی و برآمده از نسبت میان عمل و عکس العمل است. بهره‌ای که در این مجال از این سخن می‌توان گرفت آن است که همان گونه که بنا نهادن سنتی نیکو تا نسل‌ها ادامه داشته و ثمرات آن نیز تا مدت‌ها نه تنها به خود فرد بلکه به جامعه و اطرافیان نیز می‌رسد، باید عنایت داشت که در عرصه سیاسی هم رویه‌ها و سنت‌هایی که از جانب سیاستمداران بنیان نهاده می‌شود، می‌تواند در تعیین روندهای آتی جوامع و سیر مسالمت‌آمیز تحولات آنها نقشی به سزا داشته باشد و این البته افزون بر تأثیراتی است که رویه‌های ایشان در زمان زمامداری خود آنها بر جای می‌نهد.

تحولات رخ داده در منطقه خاورمیانه و آنچه به بهار عربی موسوم گردید، از مدت‌ها قبل شروع شده و آثار آن تا مدت‌ها پس از آن ادامه داشته و همچنان هم احتمالاً در آینده تأثیرگذار خواهد بود. در باب ماهیت و علل و نیز توصیف شرایط کنونی این کشورها سخن بسیار گفته شده و پس از این نیز گفته خواهد شد. با این حال آنچه در این مجال بر آن تأکید شده و به نوعی فرضیه این پژوهش قرار گرفته، شامل این مدعاست که وضعیت پس از تحولات این کشورها با تأکید بر تونس و لیبی و نیز روند فعلی و آینده آنها تا حدود زیادی ریشه در کیفیت نهادمندی و ساختارهای سیاسی حاکم بر این کشورها دارد. البته جنبش‌ها و قیام‌های این دو کشور نیز همانند هر پدیده انسانی دیگر، ریشه در طیفی از عوامل و علل مختلفی دارند که در زمره علل محدثه و مبقیه آنها ذکر می‌گردد و بالطبع همچون دیگر رخدادهای انسانی و اجتماعی، نمی‌توان صرفاً یکی از آنها را برگزیده و کاملاً بر دیگری ترجیح داده و یا همه آنها را به عنصری خاص تحویل نمود. با این حال به نظر می‌رسد روند و نهادهای شکل گرفته در طول زمان به گونه‌ای معنادار بر سیر فعلی و روند آتی تحولات این جوامع اثر گذار بوده و خواهد بود. بنابراین در این راستا به طور مشخص دو نمونه از مهم‌ترین کشورهای درگیر در تحولات فوق یعنی تونس و لیبی بررسی خواهند شد.

به دنبال خودسوزی جوان تحصیل کرده تونسی که امکان فعالیت دستفروشی وی در سطح شهر از سوی مقامات دولتی سلب شده بود، موجی از اعتراضات از جانب اقشار و گروه‌های مختلف مردم علیه سیاست دولت تونس در کشور به راه افتاده و به زودی فراگیر شد. به دنبال این روند و در شرایطی که به جرأت می‌توان گفت کمتر کسی (اگر نگوییم هیچ کس) پیش‌بینی نمی‌کرد که این روند چندان به درازا بینجامد، مطالبات و خواسته‌های مردم خشمگین به شکلی معنادار تداوم یافته و در نهایت به ترک کشور از سوی «زین العابدین بن علی» رئیس‌جمهور این کشور انجامید. موج تحولات در حدّ فرار بن‌علی از کشور و واگذاری قدرت از جانب او باقی نماند چرا که موج اعتراضات و خواسته‌های مردمی در مدت زمانی اندک کشورهای مختلفی اعم از مصر، لیبی، بحرین، سوریه، یمن و حتی عربستان سعودی را هم دربرگرفت که البته شدت و ضعف و نیز ماهیت آنها تفاوت‌هایی با یکدیگر داشته و در عین حال به نتایج و روندهای مختلفی انجامید. حتی در برخی از کشورهای منطقه گروه‌های حاکم با انجام اصلاحاتی پیش‌دستانه عملاً در مقابل روند محتمل جامعه خویش به چاره‌اندیشی و تدبیر پرداختند تا با دادن امتیازات و انجام اصلاحاتی از رادیکال شدن خواسته‌های گروه‌های مختلف مردم جلوگیری نمایند.

لیبی

با شروع اعتراضات در لیبی و به تبع تحولاتی که با وقایع تونس در منطقه آغاز گشته بود، درگیری‌های خونین و خشونت‌آمیزی بین معترضان و نیروهای دولتی رخ داد و در مدت زمانی کوتاه عملاً به نبردی داخلی در کشور لیبی انجامید. «معمر قذافی» به ویژه با عنایت به سرنوشت بن‌علی در تونس و «حسنی مبارک» در مصر، نه تنها از رها نمودن قدرت ابا کرد، بلکه عملاً بنای سرکوب اعتراضات را در پیش گرفت. وی همچون بسیاری از دیکتاتورهای تاریخ به جای پذیرش واقعیت اعتراضات مردمی از آنها با عناوینی عجیب و غریب یاد نموده و مدعی شد که آنها در برابر وی و اراده ملتی که همواره همراه و پشتیبان حکومت وی هستند، یارای مقاومت نخواهند داشت. قذافی در نهایت در جریان انقلابی مردمی که البته با حمایت‌های نظامی و مداخلات ناتو در این کشور صورت پذیرفت، به گونه‌ای خفت‌بار پس از مدتی فرار و گریز دستگیر شده و کشته شد.

پیشینه و ساختار سیاسی تونس

زین العابدین بن علی در نوامبر ۱۹۸۷ و هنگامی که نخست‌وزیر «حبیب بورقیبه» رئیس‌جمهور تونس بود، با کودتایی آرام و مسالمت‌آمیز اقدام به برکناری بورقیبه نموده و خود بر جایگاه وی تکیه زد. بن‌علی همان زمان با بیان قدردانی از اقدامات بورقیبه، دلیل اقدام خویش را کهولت سن و بیماری بورقیبه دانسته و با وعده دورنمایی از دموکراسی و پیشرفت برای تونس، توانست حداقلی از حمایت‌های گروه‌های مختلف اپوزیسیون از جمله اسلام‌گرایانی را که به عملکرد بورقیبه معترض بودند، جلب نماید. وی به طور مشخص دموکراتیزاسیون و تشکیل دولت آشتی ملی را به عنوان اهداف خویش بیان کرد (Sadiki, 2008: 109). هر چند پیشینه و سابقه فعالیت‌های امنیتی بن‌علی و وابستگی و حضورش در سیستم قبلی تونس، تردیدهایی را در خصوص میزان صداقت وی ایجاد می‌نمود، با این حال گشایش نسبی فضای سیاسی تونس عده زیادی را به روند و مسیر مناسب تحولات آینده امیدوار نمود. از آن جمله جریان النهضه به رهبری «راشد الغنوشی» که پیش از این نیز بر روش مسالمت‌آمیز و غیر خشن مبارزاتی خویش تأکید نموده بود، اینک بیش از گذشته بر لزوم توسل به روندهای دموکراتیک و بهره‌گیری از ساز و کارهایی نظیر انتخابات اصرار ورزید و به نوعی درصدد حمایت از دولت نوپای بن‌علی برآمد (سخاوتی، ۱۳۸۹: ۲۹۰ و مرادی، ۱۳۸۹: ۱۲۵). جنبش النهضه با وجود آنکه همچون دیگر حرکت‌ها و جنبش‌های اسلامی خواهان حاکمیت خداوند و آموزه‌های الهی بود، به دفعات و به ویژه از زبان رهبر نهضت راشد الغنوشی اعلام کرد که مسیر و راه هدف الهی نهضت همانا از مسیر حاکمیت مردمی و انتخابات می‌گذرد و از این رو این جریان با وفاداری به موازین فعالیت دموکراتیک و مسالمت‌آمیز همواره درصدد استفاده از راهکارهای قانونی بوده است (مرکز الاستشارات والبحوث، ۱۳۸۸: ۱۱۲). جنبش بیش از تأکید و اصرار بر روی جایگزینی قانون دینی به جای قانون وضعی، بر عدم اجرای قانون و وجود دیکتاتوری و نظام حکومتی نخبه‌های فاسد تأکید می‌نمود و در کل می‌توان شهروندی و به رسمیت شناخته شدن آن را دغدغه مهم این جریان برشمرد (همان: ۱۱۹). این مقدار از آمادگی النهضه به عنوان جریان بارز اسلامی در تونس، بی‌سبب نبود چرا که سیاست بورقیبه که ملهم از سوسیالیسم فرانسوی بود، مورد نقد

اسلام‌گرایان بود. بورقیبه را عموماً فردی با اندیشه مشابه آتاتورک در ترکیه و رضاشاه در ایران برمی‌شمارند که به اصلاحات متعددی در زمینه نوسازی کشور دست زد و ضمن بازسازی برخی زیرساخت‌های کشور، مدرنیزاسیونی از بالا را بر جانعه تونس تحمیل نموده و از این رو به ویژه مخالفت‌هایی را در سطح گروه‌های اسلام‌گرای سنتی برانگیخت (ذوالفقاری، ۱۳۹۰: ۲۲).

با وجود آنکه بن‌علی نیز به ویژه در دوران پس از تثبیت قدرت خویش، به سرکوب بسیاری از آزادی‌هایی پرداخت که بورقیبه نیز مرتکب آنها شده بود، با این حال حداقل در زمان وی تا حدودی تونس از حاکمیت نظام تک‌حزبی و انحصارگرایی برآمده از آن خارج شده و گروه‌های اپوزیسیون از جمله اسلام‌گرایان در برخی از انتخابات موفق شدند آرائی را به خود اختصاص دهند (Sadiki, 2008: 121). همگونی و تجانس قومیتی و ترکیب جمعیتی اغلب به عنوان یکی از شروط گذار به دموکراسی در جوامع ذکر می‌شود ولی با توجه به میزان و وضعیت مناسبی که تونس از این جهت دارد، نتوانسته است چنانکه باید از آن گذار به دموکراسی بهره‌برداری نماید و از این رو اتخاذ سیاست ملی در این کشور و در جهت همگونی بسیاری اوقات به بهای از بین رفتن تساهل و مدارا در باب تنوعات سیاسی محقق گردیده است (Ibid: 130).

بنابراین به رغم همه اتفاقاتی که در تونس رخ داده، هنوز مفهوم کاملی از شهروندی در مناسبات درونی این کشور نهادینه نشده است. بورقیبه را باید سلف مهمی برای بن‌علی برشمرد که با بهره‌گیری از موقعیت خاص خویش در دوران پس از استعمار تونس، سنگ بنای مدرنیزاسیون را با روندی آمرانه به لحاظ شکل اجرا و سکولار از نقطه نظر مفهومی و ماهیت آن بنا نهاد و البته در کنار توفیقاتی که داشت، نارضایتی‌هایی را هم در بین اقشار مختلف مذهبی و سنتی برانگیخت؛ مذهبی‌هایی که در حاشیه اصلاحات بورقیبه ساختارهایی تثبیت یافته را می‌یافتند که ناگزیر باید در متن آنها به فعالیت پردازند. ناسیونالیسم هدف مهم بورقیبه بود که انسجام ملی کشورش را ولو به بهای دست‌کاری در احکام اسلامی پی می‌گرفت (ذوالفقاری، ۱۳۹۰: ۲۳).

بن‌علی با رسیدن به قدرت هر چند سیاست سکولاریستی بورقیبه را تداوم بخشید، با این حال از برخورد تند و افراطی با مخالفان به ویژه اسلام‌گرایان خودداری نمود و با آنکه هر گاه احتمال فعالیت جدی از سوی آنان وجود داشت، با ایشان برخورد کرد، لااقل همچون برخی از روش‌های پیشین، مستقیم و به کل قصد جان ایشان را نکرد؛ با این حال مشارکت این گروه‌ها در عرصه سیاسی خط قرمزی بود که وی از آن کوتاه نمی‌آمد. به هر حال پیشینه تونس در اقتباس

سنت‌ها و نهادهایی از فرانسه، ارتباطات گسترده این کشور چه به شکل روابط رسمی سیاسی و نیز چه در قالب توریسم که به میزان قابل توجهی در این کشور رواج داشته و نیز فراز و نشیب‌های اسلام‌گراها در دوران طولانی مدت مبارزات‌شان در زمان بورقیبه و نیز بن‌علی، عقلانیتی قابل توجه و شایان تقدیر بر اوضاع این کشور در زمانه پس از سرنگونی رژیم بن‌علی حاکم نموده است و از این رو با آنکه نمی‌توان منکر چالش‌ها و مشکلاتی شد که هنوز تا رسیدن به سرمنزل ثبات و آرامش نهایی محتمل است، ولی روند به نسبت پایدارتری از اوضاع در این کشور قابل مشاهده است و از افراط و تفریط‌های متداول در چنین شرایطی تا حدودی فاصله دارد و لذا جای چندان تعجبی ندارد که برخی از فعالان سیاسی مخالف بن‌علی، مشکل چندانی در همکاری با بسیاری از چهره‌ها و شخصیت‌هایی که سابقه فعالیت در سیستم سیاسی دوران وی را داشته‌اند ولی در سطوح عالی تصمیم‌گیری‌های آن شراکت نداشته‌اند، نمی‌بینند و حتی خواهان تعامل با ایشان هستند.

لازم به ذکر است مدتی پس از تثبیت قدرت حکمرانانی از قبیل بن‌علی در تونس و نیز حسنی مبارک در مصر، ایشان سعی می‌کردند در قالب ساختارهای صوری و ظاهری اقدام به برگزاری انتخابات نمایند و به تعبیری ظاهر را حفظ کنند که البته با درصد رأی بسیاری بالا و در عین حال قابل تأمل و مشکوکی برای ایشان همراه بوده است که گاه بالغ بر ۹۰ درصد رأی دهندگان را شامل می‌شد (Esposito, 2010: 65).

پیشینه و ساختار سیاسی لیبی

ساختار سیاسی لیبی بیش از هر عامل دیگری در طول چهار دهه گذشته تحت تأثیر شخصیت خاص رهبر این کشور، معمر قذافی قرار داشته که از سال ۱۹۶۹ در پی کودتایی نظامی به حکومت رسید و در طول زمامداری طولانی مدت خویش ساختاری کاملاً متکی و وابسته به شخص خویش را سامان داد. حضور و دخالت نظامیان در سیاست در کشورهای اسلامی به ویژه آفریقایی چندان تازگی نداشته و سابقه‌ای طولانی دارد. در نظر برخی از تحلیل‌گران سیاسی، ریشه این عامل نه در علل نظامی بلکه از قضا در علل و شرایط سیاسی نهفته است؛ در واقع دلیل دخالت و حضور مستقیم نظامیان در سیاست، به شرایط خاص سیاسی در کشورهایی برمی‌گردد که بالطبع از این جهت در توسعه‌نیافتگی به سر می‌برند (هانتینگتون، ۱۳۸۲: ۲۸۴).

نباید از یاد برد که اتفاقاً بسیاری از رهبران نظامی در کشورهای جهان سوم با نمادها و شعارهایی ملی‌گرایانه و ضد استعماری به صحنه تحولات سیاسی وارد شده و برخی از آنها لااقل در ابتدای زمامداری‌شان نیروهایی پیشرو و ترقی‌خواه به شمار می‌آمدند. با این حال اغلب ایشان به مرور زمان همه مناصب سیاسی را به نحو مستقیمی به خود وابسته کرده و بقیه را از بین بردند. همچنین زمینه‌های این قبیل کشورها شرایط مهیا و آماده‌ای را برای این دسته از رهبران نظامی فراهم می‌کرد که بتوانند داعیه‌دار اصلاح حرکت غلط جامعه در مسیر رو به آینده بوده و عملاً نبض اجرایی را در دست بگیرند. به تعبیر هانتینگتون پدیده‌ای همچون سیاست‌زدگی^۱ مشخصه بارز همه کشورهای جهان سوم است که در آنها رویدادهایی به وقوع می‌پیوندد که دخالت نظامیان در سیاست تنها یکی از جلوه‌های آن به شمار می‌آید:

«در یک چنین جوامعی، سیاست از استقلال، پیچیدگی، انسجام و تطبیق‌پذیری بی‌بهره است. همه گونه نیروها و گروه‌های اجتماعی، مستقیماً به درون صحنه سیاست کشیده می‌شوند. کشورهایی که ارتش‌های سیاسی دارند، روحانیت سیاسی، دانشگاه سیاسی، دیوان‌سالاری سیاسی، اتحادیه‌های کارگری سیاسی و شرکت‌های سیاسی نیز دارند. نه تنها نظامیان بلکه هیچ یک از گروه‌های اجتماعی، سر جای خودشان قرار نگرفته‌اند. همه این گروه‌های گوناگون تخصصی‌گرایی به دخالت در امور سیاست عمومی دارند. آنها تنها به قضایایی نمی‌پردازند که به مصالح ویژه نهادی یا گروهی‌شان ارتباط داشته باشند، بلکه به آن اموری توجه دارند که بر کل جامعه تأثیر می‌گذارند» (همان: ۲۸۵-۲۸۴).

ذکر این آسیب‌شناسی به معنای نفی و طرد حضور و مشارکت آحاد و اقشار مختلف جامعه در عرصه سیاسی نیست بلکه مراد از طرح آن همانا توجه به لزوم مشخص شدن دامنه و حیطه مجموعه این دخالت‌ها در عرصه سیاسی است به گونه‌ای که در حالت کلی روندهایی قابل پیش‌بینی و مشخص از نظر ناظران سیاسی معین سازد:

«در همه جوامع، گروه‌های اجتماعی متخصص در سیاست درگیر می‌شوند؛ اما آنچه که این گروه‌ها را در یک جامعه پراتوری^۲، سیاسی‌تر می‌سازد، فقدان نهادهای سیاسی کارآمدی

1. politicization

۲. جامعه پراتوری جامعه‌ای است که در آن گروه‌های مختلف به ویژه نظامیان به گونه‌ای مستقیم در سیاست دخالت می‌کنند.

است که می‌توانند کنش سیاسی گروهی را تعدیل و تهذیب کنند. در یک نظام پراتوری، نیروهای اجتماعی مستقیماً رویاروی یکدیگر قرار می‌گیرند و هیچ نهاد سیاسی و یا هیچ هیئتی از رهبران سیاسی حرفه‌ای وجود ندارد که به عنوان میانجیان مشروع و تعدیل‌کننده کشمکش گروهی، از سوی گروه‌های متخاصم پذیرفته شده و به رسمیت شناخته شده آیند» (همان: ۲۸۷).

در ابتدای قدرت‌یابی، قذافی با طرفداری از تزیان اسلامیستی در صدد اتحاد با دیگر کشورهای عرب منطقه و ریاست ائتلاف ایشان برآمد که البته تزیان چندانی ننگرفته و موضع او از جانب همسایگانش طرد گردید و همین انزو او را به گزینه‌هایی دیگر در سیاست‌ورزی اش رهنمون گردید (درایسدل و بلیک، ۱۳۶۹: ۲۹۷). سیر تحولات لیبی در دهه‌های گذشته نشانگر آن است که بلندپروازی‌ها و نوسانات تصمیم‌گیری‌های قذافی سبب شد که تغییراتی متعدد، ناگهانی و البته تا حدودی غیرقابل پیش‌بینی در روند تصمیم‌گیری‌های وی آشکار گردد. هر زمان هم که بخشی از تصمیم‌ها و سیاست‌وی جواب روشن و مشخصی نمی‌داد و وی عملاً در سطح جهانی و منطقه‌ای منزوی می‌شد، به ناگاه شیوه‌ای دیگر را در پیش می‌گرفت تا گزینه‌ای دیگر بیازماید. به هر حال در همه این حوزه‌ها وی سیستمی بسیار متکی به شخص خویش ایجاد کرده بود چنانکه حتی مدت‌ها قبل از سیر تحولات موسوم به بهار عربی که در نهایت به سرنگونی وی انجامید، بسیاری از اندیشمندان و محققانی که اوضاع لیبی را رصد می‌کردند، به صراحت اذعان داشتند که سیستم سیاسی قذافی آن چنان نظام متمرکز و وابسته به فرد و شخص رهبر این کشور را ایجاد نموده است که در صورت تغییرات محتمل آینده تا مدت‌ها این کشور دچار بی‌ثباتی و ناامنی خواهد بود و لذا گفته می‌شد که با نبودن هیچ‌ساز و کار رسمی که انتقال مسالمت‌آمیز قدرت را امکان‌پذیر سازد، می‌توان انتظار داشت که در دوران پس از قذافی زمانه‌ای از تنش و عدم ثبات را شاهد باشیم؛ آن هم با وجود گروه‌های اجتماعی اقتصادی و نیز سیاسی متعددی که برای قدرت منازعه می‌کنند (stjohn, 2008: 67).

صحت این گفته در زمانه پس از سقوط رژیم قذافی نمایان شد و خلاء قدرت ناشی از مضمحل شدن شخص حاکم و تنها تصمیم‌گیرنده واقعی کشور سبب بروز انواع و اقسام نزاع‌ها گردید که بسیاری از آنها با انگیزه‌های قومی و قبیله‌ای صورت می‌گیرد و البته در فقدان شرایط باثبات داخلی و صد البته در بزنگاه ژئوپلیتیک و منطقه‌ای لیبی که همواره دولت‌های خارجی را مترصد بهره‌برداری از اوضاع این کشور نگاه داشته است، همچنانی دورنمای شفاف و روشنی از

حل و فصل آنها در آینده‌ای نزدیک متصور نیست. در حوزه سیاست داخلی قذافی در عین توجه به آموزه‌های اسلام که البته بیشتر از مجرای تفاسیر خود او می‌گذشت و چندان به تفاسیر ترویجی علما و مفسران اسلامی توجهی نداشت، رگه‌هایی از آموزه‌های مساوات‌طلبانه سوسیالیستی نیز گنجانده شده بود که بخشی از آنها در کتابی که وی آن را در حکم دستورالعملی برای لیبی تدارک دیده است یعنی کتاب سبز آمده است (درایسدل و بلیک، ۱۳۶۹: ۲۹۷). در اجتهاد شخصی قذافی با وجود اصرار بر توجه به مضامین نهفته در متن آموزه‌های قرآن و سنت، نسبت به ایجاد یک دولت اسلامی هرگز نظر مساعدی وجود نداشته و قذافی دین و دولت را از همدیگر جدا می‌دانست؛ در باور او دولت اولیه اسلامی نه به وسیله پیامبر بلکه در واقع به دست جانشینان و خلفای بعدی ایشان ایجاد شده است (سخاوتی، ۱۳۸۹: ۳۲۹). نظرات سوسیالیستی وی در کنار الزامات جغرافیایی و اقتصادی لیبی او را به سمت پاره‌ای محرومیت‌زدایی‌ها در کشور سوق داد. در این راستا وی با نقد بوروکراسی موجود و نیز بازرگانان کوچک به نوعی درصدد کسب حمایت توده‌ها برآمده و سیاستی پوپولیستی را به اجرا درآورد. با این حال روند کلی سیاست وی حاکی از آن است که وی به‌رغم درآمدهای کلان نفتی چندان در سودای رفاه بخشیدن به آحاد جامعه نبود و مجموعه اقدامات او همچنان مردم را به دولت وابسته نگاه داشته بود. همچنین دامنه تغییرات بسیار کنترل شده به نظر می‌رسید تا مطالبات اجتماعی و سیاسی به تبع نیازهای اقتصادی سر بر نیاورد.

لیبی به طور مشخص پس از واقعه انفجار هواپیمای پان‌آمریکن بر فراز لاکربی اسکاتلند در دسامبر ۱۹۸۸ که دولت لیبی مسئول بمب‌گذاری آن شناخته شد، تحت انواع فشارها و تحریم‌های بین‌المللی قرار گرفت. این روند تا سال ۲۰۰۳ که لیبی رسماً مسئولیت این امر را پذیرفت، ادامه داشت. از این زمان به بعد لیبی با چرخشی آشکار در مواضع سیاست خارجی خویش، آمادگی خویش را برای اظهار تمامی اطلاعات در خصوص جنگ‌افزارهایش اعلام نمود. همچنین لیبی به سبب پذیرش پرداخت غرامت به قربانیان حادثه توانست از فشار بخش مهمی از تحریم‌های بین‌المللی رهایی یابد. لیبی که همواره از زمان کودتای قذافی به ضدیت با غرب شهره بوده و همواره این اتهام متوجه این کشور بوده است که با بخشی از درآمدهای کلان حاصله از نفت به گروه‌های تندرو در کشورهای گوناگون کمک می‌کند، عملاً راه مصالحه با غرب آن هم به شکلی بسیار دوستانه‌تر و غیر متعارف‌تر از آنچه که در مناسبات رسمی سیاسی

رایج است، را در پیش گرفت تا جایی که حتی گزارش‌ها و تحلیل‌های مختلفی از دوستی نزدیک و روابط تنگاتنگ شخص قذافی با بسیاری از سیاستمداران مشهور غربی مطرح گردید. همه اینها اگر هم اموری نامتعارف باشد، لااقل در سطح تحلیل فردی و با عنایت به شخصیت غیرقابل پیش‌بینی قذافی، شاید چندان هم جای تعجبی نداشته باشد.

البته برخی زمینه‌های رهایی از تحریم‌های بین‌المللی و خروج از انزوای ناشی از آن از مدتی قبل‌تر از سوی حکومت قذافی آغاز شده بود و از این روی به شکل بارزی متوجه کشورهای آفریقایی و مستحکم‌تر نمودن روابطش با آنها شد (Stjohn, 2008: 53). شاید با توجه به منطقه‌ای که لیبی در آن واقع شده است، تعمیق روابط با کشورهای آفریقایی چندان هم عجیب نباشد ولی نکته‌ای که توجه بدان لازم است، وجه سلبی این سیاست و رویکرد قذافی است چرا که این امر در کل به بهای تغییر توجه و تمرکز طولانی مدت قذافی از خاورمیانه و به ویژه مسأله فلسطین حاصل آمده است. در باور سیاستمداران و دیپلمات‌های لیبی، توجیه این قضیه عدم حمایت لازم و کافی کشورهای مذکور از لیبی در دورانی بوده است که این کشور تحت تأثیر مسأله لاکربی متحمل فشارهای متعدد بین‌المللی شده بود. از این رو قذافی در نشست افتتاحیه سازمان اتحادیه آفریقا (OAU) در شهر لوساکای زامبیا در جولای ۲۰۰۱، به صورت خاص با عدم توجه به مسأله انتفاضه فلسطین و ضمن بی‌اعتنایی معناداری بدان، به مسائل مربوط به کشورهای آفریقایی توجه نمود. وی همچنین در موضع‌گیری خاصی که تنها از افرادی همچون او برمی‌آید، در نشست اتحادیه آفریقا در سال ۲۰۰۵، درباره خاورمیانه این گونه اظهار نظر کرد: «استعمار آسیا را به خاورمیانه، خاور دور و خاور نزدیک تقسیم کرد. این مسأله‌ای است که برای آفریقا چیزی در بر ندارد. من آرزو می‌کنم که دیگر کسی تلاش نکند تا شمال آفریقا را با خاورمیانه پیوند بزند چرا که این مسأله برچسب و نشانی نژادی و استعماری است. زبان و شیوه گفتارم را ببخشید ولی ما عموماً به خاورمیانه با عنوان خاور کثیف اشاره می‌کنیم» (Ibid: 55). به موازات چنین تلاش‌هایی، قذافی همچنین نگاهی نیز به آسیا و ارتباط با کشورهایی از جمله چین و کره شمالی داشت و به طور خاص روابط با اروپا را نیز در دستور کار خویش قرار داد. افزون بر آن، قذافی که تا سالیان متمادی شعار حمایت از گروه‌های اسلام‌گرا در

سراسر جهان اسلام را سر می‌داد، در داخل به برخورد شدید با آنها پرداخته و با توهین و نسبت‌تروییست به ایشان دادن، عملاً به کاستن از نفوذ علما و نیز سرکوب‌خشن آنها پرداخت و عملاً علیه آنها مجازات‌های مختلفی را تصویب و به اجرا نهاد که خود نمونه بارزی از تضاد میان شعارها و اهداف به ظاهر جهانی وی با مشی وی در عرصه سیاست داخلی بوده است. اقدامات سرکوبگرانه وی به ویژه در شهر بنغازی مرکز فعالیت‌های اسلام‌گرایان که چند سال قبل از ظهور بهار عربی تظاهراتی نیز در آن در اعتراض به چاپ کاریکاتورهای اهانت‌آمیز نسبت به پیامبر اسلام صورت گرفته بود، بر رادیکالیسم آنها افزود. بخش مهمی از گروه‌های اپوزیسیون در خارج از لیبی و در جاهایی همچون لندن، فعال بوده و اقداماتی نیز داشته‌اند. آنها البته عموماً نتوانسته بودند با یکدیگر بر سر اصولی مشخص به نتایجی مشخص و ائتلافی مستحکم برسند. این گروه‌ها از جمله در نشست‌هایی که در ژوئن ۲۰۰۵ در لندن داشتند، بر لزوم انجام تغییرات در ساختار سیاسی لیبی تأکید نموده و در عین حال هر گونه دخالت خارجی را نیز محکوم نمودند. این گروه‌ها همچنین از ایالات متحده به سبب عادی‌سازی روابط با دولت قذافی و عملکردش براساس معیارهای دوگانه رفتاری انتقاد کردند (Ibid:62-64).

در کل نمی‌توان منکر شد که با وجود نشانه‌هایی از نارضایتی عمومی در بین آحاد مردم و نیز وجود مسائلی همچون فساد رسمی یا توزیع نامناسب منابع، اکثریت وسیعی از اهالی لیبی پشتیبان عمومی نظام قذافی بوده‌اند و شاید اگر دخالت ناتو و غربی‌ها نبود، نظام حکومتی قذافی پابرجا باقی می‌ماند. به هر حال مسأله تفاوت در کشور لیبی از دغدغه‌های اصلی حکومت بوده است. در زمانی که قذافی به تنش‌زدایی با کشورهای مختلف پرداخته بود، بسیاری از تحلیل‌گران بر این باور بودند که به نظر نمی‌رسد مخالفان بتوانند در آینده‌ای نزدیک نقشی مؤثر ایفا کنند که البته تحولات بهار عربی خط بطلانی بر این قبیل پیش‌بینی‌ها کشید و البته چنانکه اشاره شد، عامل دخالت خارجی نقش مهمی در این میان داشت.

فاکتور دیگری که در کنار عامل نخست و البته به عنوان مسئله‌ای زمینه‌ساز و مهیاکننده شرایط برای رهبری بلامنازع قذافی و رهبران و نظام‌های سیاسی همچون وی عمل نموده است، شرایطی است که از آن با عنوان دولت رانتیر یاد شده است؛ قذافی نیز همچون دیگر دولت‌های تحصیل‌داری که از مواهب ناشی از درآمدهای منابع طبیعی برخوردار هستند، به این درآمدها متکی بود و از لزوم حمایت و اتکای به مردم احساس استغنا و بی‌نیازی می‌کرد که همین بر میزان

خودمحوری و یکه‌تازی وی می‌افزود. به طور مشخص در لیبی پس از آنکه در اواخر دهه ۱۹۵۰ منابع نفتی کشف شد، چنین شرایطی حاکم بوده است. دیگر اصلاحات و اقدامات اقتصادی نیز در پرتو ماهیت رانتیری دولت دامنه محدودی از تغییرات را پی گرفته و عموماً نیز در خدمت حمایت از سیستم و نظام قرار داشته است. تا آنجا که به دولت لیبی مربوط بوده و در اختیارش قرار داشته از همان زمان گفته شده که انتظار نمی‌رود که سرعت و نیز مقدار این اصلاحات و اقدامات اقتصادی هر چه هم که باشد، به آزادسازی‌هایی در عرصه‌های سیاسی منجر شود.

عامل دیگری که در هر جامعه‌ای و از جمله لیبی مهم است، نقش فرهنگ و انگاره‌های سیاسی در تعامل با نظام سیاسی است که تعیین‌کننده بخشی از ماهیت نظام سیاسی خواهد بود. استمرار روند و طریقه‌ای خاص با شیوه‌ای مشخص آن هم در فقدان الگوهای بدیل و جایگزین زمانی که در شرایط جامعه‌ای ذاتاً محافظه‌کار و تا حدود زیادی سنتی قرار داشته باشد، عملاً سبب تمایل و گرایش عمومی به حفظ وضع موجود می‌شود. این امر تا حدودی به شیوه و گونه‌ای ناخودآگاه و شاید هم ناخواسته رخ می‌دهد؛ کما اینکه گفته شده همین که بسیاری از مردم لیبی در طول حیات خویش کسی به غیر از قذافی را در حکومت ندیده بودند، در محافظه‌کاری ایشان تأثیراتی ناگزیر داشته است. این امر خود می‌تواند تا حدودی در تبیین سکون نسبی جامعه و فقدان پویایی‌های معمول سیاسی در جامعه‌ای همانند لیبی توضیح دهنده بسیاری از روندها باشد به ویژه که متغیر دیگری در این میان داخل شود که همانا معاوضه و مبادله بین آزادی‌های اجتماعی و یا اقتصادی محدود در یک سطح خاصی از زندگی به نسبت خوب، به جای اصلاحات سیاسی است. در این زمینه می‌توان سیاست قدرت‌های بزرگی همانند آمریکا را دید که با برخورد نرم به ایجاد انعطاف در سیاست خود پرداخته و از این رو ضمن حمایت از متحدانی همانند حسنی مبارک در مصر، با این حال قصد نداشته که همواره و به هر قیمتی آنها را حفظ کند و از این رو در بهترین حالت تلاش داشته ساختارها را از فروریزی کامل نگاه داشته و دیدی درازمدت‌تر داشته باشند. چنین سیاستی اگر در مورد امثال حسنی مبارک صدق کند، طبیعی است در مورد کسانی همچون قذافی هم که فاصله منافع آنها با آمریکایی‌ها بیشتر و معنادارتر است، می‌تواند صادق باشد. دموکراسی در بحث آمریکایی‌ها بیش از آنکه موهبت اعطایی ایشان به ملت‌های دیگر باشد، به لحاظ منافع غرب در صدد ایجاد ساختارهایی است که خروجی‌های آنها برای نظام‌های غربی قابل پیش‌بینی باشد؛ کما اینکه قبلاً در مورد رژیم صدام

حسین در عراق نیز برخی تحلیل‌گران و مقامات آمریکایی و غربی از وی به عنوان شخصی غیرقابل پیش‌بینی نام برده و از این رو امکان دستیابی وی به سلاح‌های اتمی را از این جهت بسیار خطرناک می‌دانستند. این معیار و هدف اصلی صد البته نافی منافع مستقیم اقتصادی برآمده از منابعی همچون نفت نبوده و نیست.

نتیجه‌گیری

با آنکه مناسبات و روابط انسانی از گونه و سنخی نیست که به راحتی بتوان برای آنها روابط علی و معلولی در نظر گرفت، با این حال نمی‌توان منکر تأثیرات معنادار و شگرف پاره‌ای از عوامل و عناصر بر تعدادی دیگر شد. نهادسازی و رویه‌های موجود در یک جامعه هر چند به شیوه‌ای انحصاری نمی‌تواند نتایج و کارکردهایی خاص را ایجاد کند، با این حال قادر است به پیش‌بینی و برآورد احتمالی رویدادها و تحولات آتی کمک نماید. این مهم نه فقط برای تحلیل‌گران که برای سیاست‌گذاران نیز اهمیتی شایان توجه دارد. در مورد تونس و لیبی بارقه‌هایی از این امر قابل مشاهده است؛ در تونس شخص بن‌علی از درون سیستم سیاسی موجود و با شیوه‌ای به مراتب مسالمت‌آمیزتر از بسیاری کودتاها، مشابه، قدرت را از بورقیده گرفته و خود در صدر امور قرار گرفت؛ بی‌تردید نبرد قدرت در اینجا نیز حرف نخست را می‌زد ولی وی به نرمی عذرهایی همچون بیماری بورقیده را مطرح نمود و به سبب ساختارهای نهادینه شده در ساختار سیاسی تونس، عملاً بسیاری از روابط و مناسبات موجود را حفظ نمود. البته او نیز باکی نداشت که مهره‌های مستقیم و فرمانبردار خویش را در مناصبی بگمارد که تا پیش از آن نیروهای وابسته به بورقیده در آنها قرار داشتند ولی نهادینه شدن روابط و سنت‌های سیاسی خاصی در تونس که از مجموعه شرایط و مقتضیات این کشور و نیز پیشینه سیاسی و تاریخی آن برمی‌آمد، مسیر کلی را برای بن‌علی و سیستم وی روشن می‌ساخت ولی در لیبی قذافی به لحاظ وجود زمینه گسترده‌ای از عوامل محیطی، جغرافیایی و البته شخصی در شرایطی خاص قرار داشت که البته خود او نیز به تعمیق این شرایط کمک نمود. در این خصوص وی بنیان نوینی برای امور پی افکند و خواهان تأسیس بنیان‌هایی شد که نه فقط سیاست لیبی بلکه هویت و معنا لیبی جدید را ارائه نماید. ساختار قبیله‌ای و سیستم رانتیر دولت نیز تسهیل‌کننده این شرایط بود؛ از این رو یک روز بر اساس صلاح‌دید رهبر این کشور، لیبی سودای رهبری جهان عربی و اسلامی و دشمنی آشکار

و ایدئولوژیک با غرب را در پیش گرفت و روز دیگر درصدد رفع کدورت‌ها و کینه‌ها برآمده و به شکلی گسترده نه تنها به برقراری روابط با غرب بلکه هویدا نمودن و در اختیار نهادن همه اطلاعات نظامی و تسلیحاتی‌اش اقدام کرد. همین‌طور نوسان وی در سودای پیوندهای عمیق با خاورمیانه و جانبداری از قضیه فلسطین ادامه یافت و در نهایت به تمرکز او بر قاره آفریقا منتهی گردید.

پویایی و تحول‌پذیری جزء ناگزیر روابط و مناسبات سیاسی به ویژه در سیاست خارجی است که البته تفاوتی معنادار و قابل توجه با موضوع ماجراجویی و اتخاذ مواضع و سیاست غیر قابل تبیین منطقی و آئی دارد. تجربه تونس و لیبی نشان‌گر آن است که باید به همان قاعده معروفی که معتقد است سیاست خارجی دنباله سیاست داخلی است و باید از حیث منطقی در ادامه آن قرار داشته باشد چرا که سیاست امری است واحد در داخل و خارج که صرفاً قلمرو و حوزه اعمال آنها فرق می‌کند. سیاست شخصی قذافی تمامی کانون‌های موجود قدرت، به غیر از آنها که ناگزیر از بین رفته بودند، را به خود وابسته نموده بود و لذا چون از نظر وابسته بودن به منابع نفتی نوعی حالت بی‌نیازی از مردم خویش داشت، از این رویکه‌تاز میدان بود؛ همچنان که پیش‌بینی می‌شد پس از سرنگونی وی خلاً قدرتی آشکار در کشور پدیدار شده و جنگ خون‌بار داخلی که عملاً از جنبش‌های دیگر بهار عربی فراتر می‌رفت، زمینه را برای دخالت ناتو فراهم نمود ولی تحولات ماه‌های پس از قذافی نشان داد که انتقام‌گیری‌های متعدد قبیله‌ای و منطقه‌ای دامنه‌ای طولانی خواهد داشت. اهمیت این امر در این است که در زمانه قیام شاید تنها مشکل کشور، شخص قذافی دانسته می‌شد و البته دیکتاتورهای نیز امور کشور را معمولاً تنها به خود وابسته می‌سازند ولی زمانه نشان می‌دهد که فقدان و به هم زدن ساختارها و قواعد بازی سیاسی عمده‌ترین مشکل جوامعی همانند لیبی است. در مقابل تونس با موقعیتی که در آن بسیاری از نوسازی‌های لازم از مدت‌ها قبل انجام گرفته بود، ابعادی از نهادینه شدن ساختارها و قواعد بازی سیاسی را به نمایش گذاشته و از این رو کشور تونس به‌رغم تحولاتی که در آن صورت گرفت، هزینه‌هایی به مراتب کمتر از دیگر کشورها به خصوص لیبی پرداخته است. بن‌علی نیز همچون هر زمامدار دیگری بی‌تردید خواهان حفظ منصب خویش بوده و می‌خواست در قدرت باقی بماند با این حال شرایط و الزامات بازی سیاسی او را به خوبی متوجه نمود که بیش از آنکه بخواهد قهرمان مهمی در سیاست باشد، که البته دیگر زمان و امکان نیز منتفی گشته بود، حداقل برای خود و نیز کشورش

شاید این شایسته‌تر باشد که تنها تلاش کند بازیگری خوب باشد که موقعیت و الزامات واقعیت را خوب تشخیص می‌دهد و لذا شاید وی عاقلانه‌ترین راهکار ممکن را برگزید و فرار را بر قرار ترجیح داد؛ این تلقی از عقلانیت و روش اتخاذ شده وی لزوماً بار ارزشی و هنجارمند ندارد بلکه در بیان آن بیش از هر چیز به کاستن از میزان هزینه‌های غیرلازم برای کشور و به حداکثر رساندن نقاط قوت توجه می‌شود. به نظر می‌رسد همان گونه که «ماکس وبر» نیز در منابع مشروعیت ذکر نموده بود، تقسیم‌بندی به انواع چندگانه مشروعیت به عنوان مدل‌هایی آرمانی و ایده‌آل مطرح شده‌اند که بیش از دلالت‌های صرف خارجی به تسهیل مطالعات و پژوهش‌های محققان یاری می‌رساند و از این رو هیچ مانعی وجود ندارد که در عمل ترکیبی از دو یا سه نوع منابع مشروعیت وجود داشته باشد. درس بزرگی که از تحولات تونس و لیبی و مقایسه آنها با یکدیگر می‌توان آموخت، آن است که زمامداران حتی آنگاه که با زور و غلبه مستقیم بر سر کار می‌آیند و چه بسا در سرآغاز رهبری خویش خود را وامدار هیچ یک از منابع مشروعیت و نیز پاسخگوی هیچ یک از گروه‌ها و اقلشار جامعه نمی‌بینند، باید تلاش کنند منابع قانونی مشروعیت برای خویش و گروه‌ها و حامیان‌شان فراهم کنند تا با فرسایش یافتن منبع نخستین مشروعیت آنها که معمولاً در جوامع جهان سوم در بردارنده درجاتی از کاریزمای شخصی رهبران نیز هست، دچار بحرانی همه‌جانبه و فراگیر نشوند. در ابتدای نوشته از سخن حضرت عیسی مسیح ذکری به میان آمد که اشاره داشتند هر که شمشیری برکشد، به همان شمشیر نیز کشته خواهد شد و آیا سرنوشت قذافی که به سرکوب نه فقط افراد و گروه‌ها بلکه ساختارها و نهادها با نهایت ضرب و زور خویش پرداخت و در نهایت نیز به بدترین شکل ممکن مورد انتقام‌جویی واقع گردید و در نقطه مقابل سرنوشت بن‌علی که با همه انتقادات وارد بر شیوه زمامداری‌اش، خود به گونه‌ای بالنسبه مسالمت‌آمیز و بدون خون‌ریزی بر مسند قدرت نشسته و به شکلی ولو ظاهری و از روی ناچاری به چارچوب‌های موجود وفادار مانده و در نهایت نیز به گونه‌ای مسالمت‌آمیز تر از بقیه به ترک منصب خویش پرداخت به طوری که خودش و البته کشورش متحمل کمترین خسارت‌ها و آسیب‌ها، حداقل در مقام مقایسه با کشورهای دیگر گردید، مثالی بارز و نشانی از حقانیت این آموزه نیست؟ لذاست که برای سیاستمداران التزام به سنت‌های نیکو می‌تواند دستاورد مهمی هم برای خود ایشان و هم آیندگان داشته باشد.

فهرست منابع

۱. درایسدل، آلاسدر و بلیک، جرالداچ (۱۳۶۹)، «جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا»، ترجمه دژه میرحیدر (مهاجرانی)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۲. ذوالفقاری، سیدمحمد (۱۳۹۰)، «بازخوانی اسلام سیاسی در تونس»، پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره ۶، بهار، صص ۱۵-۵۱.
۳. سخاوتی، نصر... (۱۳۸۹)، «جنبش‌های اسلامی معاصر شمال آفریقا»، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴. مرادی، مجید (۱۳۸۹)، «بازخوانی تاریخ و گفتمان اسلام سیاسی در تونس»، میثاق امین، سال چهارم، شماره ۱۶، صص ۱۲۱-۱۳۶.
۵. مرکز الاستشارات و البحوث (۱۳۸۸)، «رویارویی نظام حکومتی و احزاب سیاسی در تونس»، ترجمه ابوالفضل تقی‌پور و صغری روستایی، تهران: اندیشه‌سازان نور.
۶. هانتینگتون، سمونل (۱۳۸۲)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم، چاپ سوم.

منابع انگلیسی

۱. Sadiki, Larbi (2008), "Tunisia: Prioritizing Unity over Democracy", in: North Africa: Politics, Region and Limits of Transformation, Edited by Yahia h Zubair and Haizam Amirah-Fernandez, Routledge.
۲. Esposito, John L. (2010), "The Future of Islam", Oxford: Oxford University Press.
۳. Stjohn, Ronald Bruce (2008), "Libya: Reforming the Economy, Not the Polity", in: North Africa: Politics, Region and Limits of Transformation, Edited by Yahia h Zubair and Haizam Amirah-Fernandez, Routledge.